

## ویرجینیا وولف

== Virginia Woolf ==

ویرجینیا وولف در سال ۱۸۸۲ در لندن به دنیا آمد ، در سال ۱۹۱۲ ازدواج کرد و در روز ۲۸ مارس ۱۹۴۱ در لیوز Lewes « ساسکس » Sussex ، خود را کشت . از آثارش می توان میسزدا کووی Mrs. Dakoway ، فانوس دریائی ، اورلاندو Orlando ، امواج ، میان پرده ها ، و یادداشت های يك نویسنده را نام برد .

جزیه وسیله « آب » به هیچ وسیله ای نمی توانست بمیرد . از همان سال ۱۹۱۵ که نخستین داستانش انتشار یافت ، آرزو داشت که « در آب انداخته شود ، روی امواج بالا و پائین برود و به اینسو و آنسو کشانده شود . » از « فانوس دریائی » گرفته تا « امواج » در هر يك از داستان هایش کوشش بکار می برد که به تأثرهایی که جویبار زمان همراه خود می برد دست یابد . اما موج به دنبال موج می آمد و همچنان که زندگی در آغوش زمان نا پدید می شود ، همه چیز در اعماق اقیانوس ناپدید می شد . دغدغه رماتیك ویرجینیا وولف چنین بود : « برای آنکه بتوان بهمه چیز در آمیخت ، باید خود را در آن میان انداخت . » و روزی از روزها - درست بیست سال پیش ، در بهار ۱۹۴۱ - عصا و کلاه خود را به دقت در ساحل گذاشت و خود را در آب انداخت .

ویرجینیا وولف

« آب » که سر نوشت ویرجینیا وولف بود ، جوهر رمانهای او نیز باید خوانده شود . این آب ، که از نقاشان اسپر سیو- نیست گرفته شده بود ، بیشتر از نمونه (سمبل) ساده ای که از طرف ویلیام جیمز وبر کون به نام « جریان وجدان » شناخته شده است ، معنی دارد . آب در نظر ویرجینیا وولف ، چون نویسندگان رماتیك ، وسوسه فنای نفس است . چه این مایع سیال و باشکوه که همان ذات حیات است تنها وقتی به جنگ بر می خیزد که وجدان دست از سکون و ثبات بردارد و « وجود » درهم ریزد . . . و تن دادن



به این «کل» سیال، به منزله برگزیدن مرگ است و چون اوفلی Ophélie (قهرمان کتابش) فروشدن در دریای انوار است: «نه، دیگر نفس نمی کشید. چه خوشتر از این... مرگ بود. چیز مهمی نبود.»

سمبولیسم «آبی» ویرجینیا وولف رژیای تازه‌ای در برابر چشمها و وظیفه تازه‌ای پیش روی رمان گذاشت. چون حقیقت در نظر این نویسنده چیز سیالی است دیگر سخن از «پاره های زندگی» در میان نخواهد بود. این موضوع همانطور که «رمبو» شاعر فرانسوی را به صورت «عالم غیب» درآورده بود، ویرجینیا وولف نویسنده را نیز به صورت «غیب بین» درمی آورد، موضوع بر سر آفرینش «شخصیت های جاودانی» در عالم ادب نیست... بلکه گسترش قدرت احساس و تاتر است. رمان دوره ملکه «ویکتوریا» با آن جذبه و آذین خود با آن بازبکران و شرح و بسط خود، درین زمان از میان رفته است. ویرجینیا وولف آثار دیکنزها Dickens بنتها Bennet و ولزها Wells را (نه به عنوان اینکه رئالیست بوده اند...) بلکه به این عنوان که حقیقتی زنده را در قالب قرار داده‌ای داستان پردازی ریخته‌اند و از این راه همه چیز را «قلب» کرده‌اند، به گوشه مؤزها می‌اندازد.

ویرجینیا وولف در داستان نویسی فن خاصی دارد و می‌توان او را در این زمینه عصری «دست چپ» نامید: «رمان نو» باید خود را از بند قرار داد های داستان پردازی رهائی بخشد، همچنان که بشر باید کربان خود را از چنگ قرار دادهای اجتماعی دورهای که عمرش بسر آمده است، برهاند. چه ویرجینیا وولف در پایان دوره‌ای چشم به جهان گشوده است که اخلاق دوره ملکه ویکتوریا در زیر مطایبه ها و طنز های کسانی مانند اسکار وایلد و برناردشا ویران می‌شد. غل و زنجیر از گردنهای فروچی افتاد، و انسان که از خواب رخوت بیدار شده بود، به این نکته پی می‌برد که نباید اسیر اقتصاد و اجتماع باشد... و به جای این، باید آزاد، فریفته همه چیز، و معجذب جلوه‌های بیشمار و گوناگون و پر تحرك حیات باشد. لطف انسان در این است که «خودش» باشد و وجود خود را از کزند اجتماع، و اقتصاد مصنوعی آن رهائی بخشد. هرگز دیگر نباید شخصیت هائی با خصائل و روحیائی که نویسنده می‌خواهد و می‌آفریند، در عالم ادب به وجود آید... و هرگز دیگر نباید «پیکویکها» و «سزار بیروتو» ها پدید آیند. دیگر جز وجدانهائی که تا ابد ترو تازه یز تحرك و شادابند، نباید چیزی آفریده شود. رمان جدید ویرجینیا وولف چیزهائی بسی بالاتر از یک اسلوب داستان نویسی در بردارد. این رمان که از چیرگی بر شیوه‌های دوران ملکه ویکتوریا پدید آمده است آزادی نگریستن را تعلیم می‌دهد تا اینکه احساس و وجدان هرگز ازین پس به اسارت و بردگی نیفتد.

از آنجا که زن - احساس و عاطفه زن - بیشتر از هر چیز دیگر دستخوش فشار و محرومیت بوده است، باید پیش از هر چیز زن را نجات داد. چه نجات وجدانی که بیش



از هر وجدان دیگر زیر فشار بوده‌است ، به منزله نجات وجدان همه افراد بشر خواهد بود . و پیش از هر چیز ویرجینیا وولف را از این لحاظ می‌توان داستان نویسی دانست که هوادار جنس زن است . در داستانهایی وی مردان به صورت شخصیت‌های باستانی و کم و بیش خنده آور دیده می‌شوند . زنان ویرجینیا وولف شایسته تعمق و توجه هستند . ویرجینیا وولف از نظر سیاسی خواستار حقوقی برای زنان نیست . این کار را به عهده کسانی گذاشته است که هوادار شرکت زنان در انتخابات ، مجلس هستند .

این داستان نویس «امپرسیونیست» روشن بینی است که در میان گروهی روشنفکر به دنیا آمده است . پدرش سرلسلی استیفن Sir Leslie Stephen ادیب و داماد «تکری Thackeray» بود . این مرد با روشنفکران عصر خود ، چون داروین Darwin ، مردیت Meredith ، استیونسن Stevenson ، راسکین Ruskin و هاردی Hardy دوستی داشت و آنان را در محفل خود می‌پذیرفت . چون دخترش توانائی آن نداشت که به مدرسه برود ، خود مراقب تعلیم و تربیت وی بود .

ویرجینیا وولف آثار ادبی جهان را به زبان‌های انگلیسی و فرانسه و روسی و یونانی خوانده است و خواندن برای او به منزله آموختن راه نویسنده‌گی بوده . به سبب همین مطالعه مختلف ویرجینیا وولف در داستان اورلاندو Orlando به تقلید همه شیوه‌های ادبیات انگلیس پرداخته‌است . این نویسنده در همه انواع ادب : شرح حال نویسی ، تحقیق ، رمان و انتقاد دست داشت و در باره هنر ، تاریخ ، ادب و موسیقی مقاله‌های بسیار روشن بینانه‌ای نوشته‌است . عشق او فراست و کیاست بود . مانند کولت Colette (بانوی نویسنده فرانسوی) داستان نویس بی‌بند و باری نبود . ویرجینیا وولف پیش از هر چیز روشنفکر و اهل ادب بود . روشن بینی و بصیرت او ، قدرت آفرینشش را شکنجه می‌داد و بیم آن می‌رفت که او را در دنیای ادب «نازا» سازد . . . و کار به جایی رسید که مانند والری Valéry یا تی . اس . الیات T . S . Eliot انتقاد یگانه کار و کوشش وی در جهان ادب شد . آری ، این روشن بینی خطرناک را بر ذمه خود گرفته بود ، و این نکته را پذیرفته بود که «برتر از دیگران» باشد . «ملکه روشنفکران بلومزبری Bloomsbury» شد . عمرش را در میان روشنفکران و هنرمندانی چون تی . اس . الیات ، کاترین مانسفیلد Katherine Mansfield ، فرای Roger Fry ، لیتن استراچی Lytton Strachey ، ویتا ساکویل وست Vita Sackville - West می‌گذراند . با منتقدی بنام لئونارد وولف ازدواج کرد و با هم پشگاهی بنام «هوگارت پرس» Hogarth Press برای نشر کتاب بنیاد گذاردند . عمرش چه به نام مؤلف و چه به نام ناشر همه در خدمت ادبیات گذشت .

زیر این عشق و علاقه به فرهنگ اضطراری خفته بود . بلومزبری ، این جهان کامل روشنفکران و هنرمندان ، به محاصره وحشت افتاد . سقوط اجتماع دوره ویکتوریا که زن را آزاد کرده و اجازه این روشن بینی را به او داده بود ، این تکامل وجدان بشری ،

سبب سقوط و انهدام بلومزبری شد. انقلابی که به آنان آزادی داده بود، به توبه خود آنان را در محاصره انداخت، چون ویرجینا وولف از نظر خانوادگی و فرهنگ، به طبقه اعیان و اشراف تعلق داشت. باید گفت که وی از طبقه سرمایه‌دار و اعیان بود. زنانی که در داستانهای وی می‌بینیم میزبانانی دلفریب هستند. کلاریسا دالووی در سراسر کتاب سرگرم تدارک ضیافتی است. در داستان «فانوس دریائی» میسیر رمزی Ramsay که گوشت گاوی را نرم نرم در کماجدان می‌پزد و کشفافی در دست دارد مظهر گذشت زنان است، چون اینها اعانه‌ایست که باید برای نگهبان فانوس دریائی برده شود. این نویسنده در چنین دنیائی اشرافی پرورش یافته‌است، در اینجا حسن ادب سلاح مهمی در برابر بی ادبی و هرج و مرج است. حتی می‌توان آن را ناز و دلبری اجتماع منحطی دانست که محکوم به زوال است؛ چه در ویرجینیا وولف جنبه‌ای هست که آن را رمانتیک منحط می‌توان خواند و این نکته کلید آثار این نویسنده است. در همه رمانهای او سخن از اضطراب می‌رود. چند تن را می‌بینیم که به میل خود به گوشه‌ای چون گوشه تبعید پناه برده‌اند و ازدوستان و هنر پرستان چشم دارند که آنان را از مرگ و سرگردانی نجات دهند. این موضوعی است که در واپسین نویسندگان رمانتیک بسیار دیده شده است؛ عشق نیز در آثار ویرجینیا وولف تجربه گوشه گیرانه‌ایست و اشراق زن و منطق مرد بیپه‌وده در آن میان در جستجوی یکدیگر هستند. در داستان اورلاندو، ویرجینیا لحظه‌ای بارژیمای آندروژین (هرما فرودیت) به بازی می‌پردازد. آثار وی جزیره تنهاییهاست و در این جزیره هیچ کس از زنگار زمان برکنار نیست.

برای آنکه بتوان به سیل مطلق در آمیخت، باید در فنای نفس فروشد، باید خود را به دست آب سپرد تا اینکه مارا به سوی اقیانوس مرگ، به جایی ببرد که هر موج در آن وحدت خود را باز می‌یابد. شش بازیگر «امواج» که در گوشه تنهایی روی تخته سنگی نشسته‌اند، بیاد مرده‌ای به نام پرسپوال Perceval که نامش رمزها می‌گوید، با هم دمساز می‌شوند. «درفانوس دریائی» نیز سفر از دیار تنهایی به دیار اتحاد و اتفاق، در سایه زن مرده‌ای صورت می‌پذیرد. ویرجینیا وولف در همه جا زیر و سوسه «رمانتیک» مرگ بصری برد. مرگ کوششی برای وصلت است. مردم به این نکته پی می‌برند که اصل عرفان از چنگشان در می‌رود، آنچه نزدیک است دور می‌شود، جذبه و دلدادگی نابود می‌گردد. انسان تنها می‌ماند... پس در مرگ وصلتی هست.

اما ویرجینیا وولف این مرگ را تا حدی که دلش می‌خواهد از خود می‌راند. مرگ در آثار ویرجینیا وولف با همه فاجعه پیچیده و خیال انگیزش پدیدار می‌شود؛ مانند «اوفلی» در جو بیار زمان افتادن، وصلت با جهان سیال است؛ اما در عین حال سپردن خود به دست آشفتگی دریا و چشم پوشی از خویش است. کتاب «امواج» با رجزی خیال پرستانه چون رجز پرومته پایان می‌پذیرد: «مرگ دشمن ما است، من که شمشیر آخته‌ام



و زلف به دست باد داده‌ام ، بر ضد مرکک اسب می‌تازم ... مهمیزهای خود را بر پهلوهای اسبم می‌فشارم . ای مرکک ، من بر ضد تودل به دریا زده‌ام ، کردن به شکست نمی‌نهم و از تو عفو و امان نمی‌خواهم . . . .

پیچیدگی اسلوب و برجینیا وولف در عالم داستان نویسی که گاهی وجدان را از یابی درمی‌آورد و گاه آن را بجات می‌بخشد، ما را به «متافیزیک» خیال پرستانه‌ای حواله می‌دهد که در آثار نویسندگان رمانتیک دیده می‌شود و اضطراب اسل کم‌گشته و از کف رفته‌ها خوب بیان می‌دارد . چه همان چیزی که وجدان انسان را در سیلان تأثرها درهم می‌ریزد ، چیزها و احساس‌هایی از جو بیار زمان بیرون می‌آورد و حصاری در برابر مرکک برمی‌افرازد ... و در این راه هر چیز به صورت دوست انسان در می‌آید . کشفاب میسیز رمزی ، پیراهن کلاریسا دالووی ، کارد پیتر ، سلاح‌هایی بر ضد زمان بیکران است . و برجینیا وولف تأثرها و خاطره‌هایی به اشیاء می‌بندد و به این ترتیب آن چه مورد نظرش است بزرگ می‌شود و داستان را فرا می‌گیرد و گاهی چنان روح و حیاتی به کف می‌آورد که از روح و حیات بازیگران داستان برجسته تر می‌شود و در پرتو همین قدرت است که انسان در آثار وی لحظه‌ای می‌تواند بر مرکک غلبه یابد . این گونه استمدادها از اشیاء و این گونه همدستیها با آن‌ها در مقابل مرکک، شاید در آثار ناتالی ساروت Nathalie Sarraute دیده شود. در نوشته‌های و برجینیا وولف مثل شعرای رومانیک انسان بر اثر تماس مغالزه آمیز خود باشی ، در روح خویش جلوای خاص می‌یابد . . . و آن لحظه‌ای که از چنگ مرکک گرفته می‌شود ، در اطراف شیئی استوار می‌گردد . وقتی که در داستان « فانوس دریائی » میسیز رمزی ظرف گوشت کاو خود را روی میز می‌گذارد ، لحظه‌ای بر مرکک غلبه می‌یابد . شاید بر این پیروزی « فن‌خانه داری » خنده‌مان بگیرد . . . به نظر و برجینیا وولف اگر این همدستی و اتحاد میان شیء و انسان نباشد دیگر راهی جز تسلیم در برابر امواج بیکران زمان نیست .

ترجمه عبدالله توکل